

هنوز که سه ماه از برگزاری آن مجلس یاد بود گذشته است شاید کمتر روزی اتفاق می افتد که من مواجه نشوم با این سؤال که آقا! این آقای که شما شعرهایش را در مدح امام حسین می خوانید چرا به امام جعفر صادق فحش داده؟! و چیزی که اکنون در محافل غیر اسلامی اسباب مضحکه شده است و من رنج می برم این است که در یک محافل غیر اسلامی این قضیه منعکس شده است که اقبال پاکستانی، جعفر بنگالی و صادق دکنی را هجو کرده و مسلمانها هر جا می نشینند می گویند اقبال به امام جعفر صادق فحش داده، عقل مسلمانها را به بینید! آنوقت ما در مقابل این محافل غیر اسلامی خجالت می کشیم که به بینیم مسلمانهای ما سطح فکرشان اینقدر پایین است. معاویه هنگامی که پیک علی (ع) در شام بود، در حالی که روز چهارشنبه بود گفت اعلام نماز جمعه کنید. اعلام نماز جمعه کردند. در روز چهارشنبه نماز جمعه خواند. احدی به او اعتراض نکرد. در خفانماینده علی (ع) را خواست. گفت: «بروبه علی بگو با صد هزار شمشیرزن به سراغ تو می آیم که چهارشنبه را از جمعه تشخیص نمی دهند. به علی بگو حساب کار خودت را بکن»، حالا حسینییه ارشاد گنهکار شده است که یک روزی راجع به فلسطینی ها بحث کرده و گفته مردم! به فلسطینی ها کمک کنید. یک عده یهودی که جاسوسهای اسرائیل در این مملکت فراوانند و بسیاری از مسلمانهای خودمان با کمال تأسف جاسوس آنها هستند کینه برداشته اند با حسینییه ارشاد و روزی نیست که علیه حسینییه ارشاد شایعه درست نکنند^(۱۵).

من از شما هیچ چیزی نمی خواهم جز اینکه بگویم چشمتان را باز کنید، تحقیق کنید، بدانید عناصر یهود در این مملکت و در همه ممالک اسلامی فراوانند، دست اینها، جاسوسها و پول اینها مرتب دارد کار می کند. از خوارج نهروان نباشید، آخر تا کی ما می خواهیم به نام اسلام علیه اسلام شمشیر بزنیم؟! اگر ما از این درسها پند بگیریم، پس از چه می خواهیم پند بگیریم؟ چرا ما هر سال می آییم جمع می شویم به نام علی مجلس می گیریم؟ چون علی زندگیش آموزنده است. یکی

از نکات آموزنده زندگی علی علیه السلام همین مبارزه با خوارج است، مبارزه با خشکه مقدسی است، مبارزه با نفاق است، مبارزه با جهالت است، علی شیعۀ جاهل نمی‌خواهد، علی شیعۀ ای که حقۀ بازها و یهودیها و جهودها بیایند شایعۀ درست کنند بگویند اقبال پاکستانی به امام جعفر صادق فحش داده، بعد مثل برق در میان این مردم ساری و جاری بشود که اقبال پاکستانی - العیاذ بالله - ناصبی بوده این مردی که مخلص اهل بیت پیغمبر است و نروند کتابش را باز کنند یا اقلاً تاریخش را از سفارت پاکستان یا جای دیگر بپرسند، چنین شیعۀ ای را علی علیه السلام نمی‌خواهد و از او بیزار است. چشمه‌ایتان را باز کینند، گوشه‌ایتان را باز کنید هر حرفی را که می‌شنوید فوراً نگویند «میگویند چنین»، آخر این «میگویند» هار یشه‌اش یک جاهای خطرناک است، تحقیق کنید، بعد از تحقیق هر چه که میخواهید بینکم بین الله بگویند، اما بی تحقیق حرفی رانزید. عبدالرحمن ابن ملجم می‌آید علی (ع) را می‌کشد، آن وقت به بینید چقدر برایش کف می‌زنند. یکی از این خارجیها یک رباعی دارد، (در بیت اول آن) می‌گوید:

یا ضربة من تقی ما اراد بها ---- الا لیبلغ من ذی العرش رضوانا
مرحبا به ضربت آن مرد پرهیزکار. (کی؟ ابن ملجم) آن مرد پرهیزکاری که جز رضای خدا چیزی را در نظر نداشت. بعد می‌گوید:
«اگر اعمال تمام مردم را در ترازوی میزان الهی بگذارند و آن ضربت ابن ملجم را نیز بگذارند، آنوقت خواهند دید که در میان خلق خدا هیچکس عملی بزرگتر از عمل ابن ملجم انجام نداده است.» جهالت این چنین می‌کند با اسلام و مسلمین.

شهادت علی علیه السلام

ابن ملجم یکی از آن نه نفر زهاد و خشکه مقدسه‌است که می‌روند در مکه و آن پیمان معروف را می‌بندند و می‌گویند همه فتنه‌ها در دنیای اسلام معلول سه نفر است: علی، معاویه و عمرو عاص. ابن ملجم نامزد می‌شود که بیاید علی (ع) را بکشد. قرارشان کی است؟ شب نوزدهم ماه رمضان. چرا این شب را قرار گذاشته بودند؟ ابن ابی‌الحدید می‌گوید: نادانی را ببین! اینها شب نوزدهم ماه رمضان را قرار گذاشتند، گفتند چون این عمل ما یک عبادت بزرگ است آن را در

شب قدر انجام بدهیم که ثوابش بیشتر باشد.

ابن ملجم آمد به کوفه و مدتها در کوفه منتظر شب موعود بود. در این خلالمهاست که با دختری به نام «قطام» که او هم خارجی و هم مسلکی خودش است آشنا می شود، عاشق و شیفته او می گردد، شاید تا اندازه ای می خواهد این فکرها را فراموش کند. وقتی که می رود با او مسأله ازدواج را در میان می گذارد، او می گوید من حاضرم ولی مهر من خیلی سنگین است. این هم از بس که شیفته اوست می گوید هر چه بگویی حاضرم. می گوید سه هزار درهم. می گوید مانعی ندارد. یک برده. مانعی ندارد. یک کنیز. مانعی ندارد چهارم: کشتن علی بن ابی طالب. اول که خیال می کرد در مسیر دیگری غیر از مسیر کشتن علی (ع) قرار گرفته است، تکان خورد، گفت ما می خواهیم ازدواج کنیم که خوش زندگی کنیم، کشتن علی که مجالی برای ازدواج و زندگی ما نمی گذارد. گفت: مطلب همین است. اگر می خواهی به وصال من برسی باید علی را بکشی. زنده ماندی که رسی، نماندی هم که هیچ. مدتها در شش و پنج این فکر بود. خودش شعرهایی دارد که دو شعر آن چنین است:

ثلاثة آلاف و عبد و قینه ----- و قتل علی بالحسام المسمم
و لا مهر اعلی من علی و ان علا ----- و لا فتک الا دون فتک ابن ملجم
می گوید این چند چیز را به عنوان مهر از من خواست. بعد خودش گوید: در دنیا مهري به این سنگینی پیدا نشده و راست هم می گوید. می گوید هر مهري در دنیا هر اندازه بالا باشد این قدر نیست که به حد علی برسد. مهر زن من خون علی است. بعد می گوید: و هیچ تروری در عالم نیست و تا دامنه قیامت واقع نخواهد شد مگر اینکه از ترور ابن ملجم کوچکتر خواهد بود، و راست هم گفت.

آنوقت به بینید علی چه وصیت میکند؟ علی در بستر مرگ که افتاده است، دو جریان را در کشوری که پشت سر خود می گذارد می بیند، یکی جریان معاویه و به اصطلاح قاسطین، منافقینی که معاویه در راس آنهاست، و یکی هم جریان خشکه مقدسه ها، که خود اینها با یکدیگر تضاد دارند. حالا اصحاب علی بعد از او چگونه رفتار بکنند؟ فرمود: بعد از من دیگر اینها را نکشید: «لا تقتلوا الخوارج بعدی» درست است که اینها مرا کشتند ولی بعد از من اینها را نکشید، چون بعد

از من شما هر چه که اینها را بکشید به نفع معاویه کار کرده‌اید نه به نفع حق و حقیقت، و معاویه خطرش خطر دیگری است. فرمود: «لا تقتلوا الخوارج بعدی فلیس من طلب الحق فاخطاه کمن طلب الباطل فادرکه»^(۱۶) خوارج را بعد از من نکشید که آن که حق را می‌خواهد و اشتباه کرده مانند آن که از ابتدا باطل را می‌خواسته و به آن رسیده است نیست. اینها احمق و نادان‌اند، ولی او از اول دنبال باطل بود و به باطل خودش هم رسید.

علی با کسی کینه ندارد، همیشه روی حساب حرف می‌زند. همین‌ابن ملجم را که گرفتند و اسیر کردند، آوردند خدمت مولی علی (ع). حضرت با یک صدای نحیفی (در اثر ضربت خوردن) چند کلمه با او صحبت کرد، فرمود: چرا این کار را کردی؟ آیا من بد امامی برای تو بودم؟ (من نمی‌دانم یک نوبت بوده است یا دو نوبت یا بیشتر، ولی همه اینها را که عرض می‌کنم نوشته‌اند) یک بار مثل اینکه تحت تاثیر روحانیت علی قرار گرفت، گفت: «افانت تنقذ من فی

النار؟»^(۱۷) آیا یک آدم شقی و جهنمی را تو می‌توانی نجات دهی؟ من بدبخت بودم که چنین کاری کردم؟ و هم نوشته‌اند که یک بار که علی علیه السلام با او صحبت کرد، با علی با خشونت سخن گفت، گفت: علی! من آن شمشیر را که خریدم با خدای خودم پیمان بستم که با این شمشیر بدترین خلق خدا کشته شود، و همیشه از خدا خواسته‌ام و دعا کرده‌ام که خدا با این شمشیر بدترین خلق خودش را بکشد. فرمود: اتفاقاً این دعای تو مستجاب شده است، چون خودت را با همین شمشیر خواهند کشت.

علی (ع) از دنیا رفت او در شهر بزرگی مانند کوفه است. غیر از آن عده خوارج نهروانی باقی مردم همه آرزو می‌کنند که در تشییع جنازه علی شرکت کنند، بر علی بگریند و زاری کنند. شب بیست و یکم، مردم هنوز نمی‌دانند که بر علی چه دارد می‌گذرد و علی بعد از نیمه شب از دنیا رفته است. تا علی از دنیا می‌رود فوراً همان شبانه، فرزندان علی، امام حسن، امام حسین، محمد ابن حنفیه، جناب ابوالفضل العباس و عده‌ای از شیعیان خاص که شاید از شش هفت نفر تجاوز نمی‌کردند محرمانه علی را غسل دادند و کفن کردند و در نقطه‌ای که ظاهراً خود علی علیه السلام قبلاً معین فرموده بود که همین مدفن شریف آن

حضرت است و طبق روایات، بعضی از انبیای عظام نیز در همین سرزمین مدفون هستند در همان تاریکی شب دفن کردند و احدی نفهمید. بعد محل قبر را هم مخفی کردند و به کسی نگفتند. فردا مردم فهمیدند که دیشب علی دفن شده. محل دفن علی کجاست؟ گفتند لازم نیست کسی بداند، و حتی بعضی نوشته‌اند امام حسن علیه السلام صورت جنازه‌ای راتشکیل دادند و فرستادند به مدینه که مردم خیال کنند که علی (ع) را بردند مدینه دفن کنند. چرا؟ به خاطر همین خوارج. برای اینکه اگر این‌ها می‌دانستند علی را کجا دفن کرده‌اند، به مدفن علی جسارت می‌کردند، می‌رفتند نبش قبر می‌کردند و جنازه علی را از قبر خودش بیرون می‌کشیدند. تا خوارج در دنیا بودند و حکومت می‌کردند، غیر از فرزندان علی و فرزندان فرزندان علی (ائمہ اطہار) کسی نمی‌دانست علی کجا دفن شده است. تا اینکه آنها بعد از حدود صد سال منقرض شدند، بنی‌امیه هم رفتند، دوره بنی‌العباس رسید، دیگر مزاحم این جریان نمی‌شدند، امام صادق علیه السلام برای اولین بار (محل قبر علی علیه السلام را) آشکار فرمود. همین صفوان معروفی که شما در زیارت عاشورا یک دعایی می‌خوانید که در سند آن نام او آمده است، می‌گوید من خدمت امام صادق در کوفه بودم، ایشان ما را آورد سر قبر علی (ع) و فرمود قبر علی اینجاست و دستور داد ظاهر را برای اولین باریک سایبانی برای قبر علی (ع) تهیه کنیم، و از آنوقت قبر علی علیه السلام آشکار شد. پس این مشکل بزرگ برای علی (ع) منحصربه‌زمان حیاتش نبود، تا صد سال بعد از وفات علی هم قبر علی از ترس این‌ها مخفی بود.

((السلام علیک یا اباالحسن، السلام علیک یا امیر المؤمنین)) تو و اولاد تو چقدر مظلوم بودید. من نمی‌دانم آقا امیر المؤمنین مظلوم‌تر است یا فرزند بزرگوارش اباعبدالله الحسین؟ همان طوری که پیکر علی از شر دشمن راحتی ندارد، بدن فرزند عزیزش حسین هم از شر دشمنش آسایش ندارد، و شاید به همین جهت است که فرمودند: ((لایوم کیومک یا اباعبدالله)) هیچ روزی مانند روز فرزند من حسین نیست. امام حسن بدن علی (ع) را مخفی کرد. چرا؟ برای اینکه به بدن علی جسارت نشود، اما وضع کربلا طور دیگری بود. امام زین العابدین علیه السلام قدرت پیدا نکرد که بدن حسین را بعد از شهادت

فورا مخفی کند، نتیجه اش همان شد که نمی خواهم نام ببرم. آن شخص گفت:

لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور-----تنی نماند که پوشند جامه
بر بدنش

↑فترت

→قبل